بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 13 بهمن 1393.

در بحث اینکه در دین مستوعب آیا ورثه مالک هستند یا خیر دو تا دلیل نقضی نسبت به مالکیت ورثه ذکر شده است. دو تا دلیل نقضی نسبت به عدم مالکیتشان و برای اثبات مالکیت ورثه. اما ادله ای که برای نقض آن کسانی که مالکیت ورثه را انکار کرده اند ذکر شده است یکی این بود که جلسه قبل صحبتش را شروع کردیم اینکه اگر ورثه مالک نباشند قسمشان به ضمیمه شاهد واحد برای اثبات دینی که برای میت ادعا می کنند نباید کارساز باشد. در حالی که ما میدانیم که قسم ورثه کارساز است. پس نتیجه می شود که ورثه مالک هستند. در جلسه قبل یک صحبتی در مورد تحلیل این استدلال کردیم گفتیم که این استدلال بر مبنای عکس نقیض استوار هست و اینکه ما در دوران امر بین تخصیص و تخصص بتوانیم با اصاله العموم اثبات تخصص کنیم. این از مصادیق آن بحث هست. ولی خب منهای آن بحثی که از مصادیق آن بحث هست و ما آن مبنا را قبول نداریم منهای آن بحث این یک صغرا دارد و یک کبرایی دارد. این صغری و کبری را ببینیم کدامش اصلا درست است. یکی اینکه گفته اند که اجماعا ورثه حق قسم دارند. خب این را باید مراجعه کرد. این یک بحث تتبعی هست که آیا واقعا اجماع در مسئله هست یا خیر. من همین جوری که مبسوط و خلاف را نگاه می کردم ایشان این را به عنوان یک مسئله اجماعی مطرح نمی کند جزو نت ایج این بحث قرار می دهد. من آن طوری که از عبارت های مبسوط و خلاف، مبسوط البته خلاف را یادم نیست. از مبسوط عبارت هایش برداشت من این بود که این را اجماعی نمی داند و خودش را نتیجه این بحث می داند. حالا این به هر حال یک بحث تتبعی هست و باید بررسی کرد که آیا یک همچین مطلبی هست یا خیر. اما مطلب دیگری که مطرح است این است که غیر مالک نمی تواند قسم بخورد. غیر مالک حق قسم ندارد و قسم غیر مالک نافذ نیست. این مطلب کلی مبتنی بر این اصل هست که چون در روایات هست که صاحب الحق با یمین صاحب الحق و شاهد در امور مالی حکم می شود. کلمه صاحب الحق را به معنای مالک گرفته اند. در حالی که معلوم نیست مراد از صاحب الحق مالک باشد. اینکه مراد از صاحب الحق ممکن است به معنایی باشد که ورثه را هم شامل شود. دو گونه صاحب الحق می شود تفصیلش کرد که ورثه را هم شامل شود. یک گونه این هست که صاحب الحق لازم نیست که خود مالک باشد. ولی مالک هم باشد کفایت می کند. کما اینکه اگر یک حقی برای یک طفلی باشد، ولی شرعی طفل آن قسم را بخورد ظاهرا باید کفایت کند. حتما لازم نیست خود طفل قسم بخورد ولی طفل هم قسم بخورد کافی است و ورثه ولی میت هستند چون خود میت وجود ندارد و نمی تواند در هنگام مرگ دستش از این دنیا کوتاه هست ورثه ولی میت هستند و به اعتبار ولایتی که بر میت دارند و این ولایت بر میت هم اصلا در روایات ما هست که اولاهم بالمیراث اولاهم بالمیت. بگوییم آن اطلاق اولاهم بالمیت اقتضا می کند که همه اموری که بر عهده میت بود این اولا بالمیت است و می تواند همه کارها را انجام دهد. این یک تقریب. یک تقریب دیگر اینکه بگوییم مراد از حق که اینجا می گوییم صاحب الحق خصوص ملکیت نیست. همین که حقی نسبت به مال داشته باشد، این کفایت می کند. ورثه نسبت به این مال ولو دین مستوعب هم باشد حق دارند چون می توانند این مال را دین را ادا کنند و عین مال را برای خودشان بردارند. ان قلت این تقریب دوم را اگر کسی بگوید بگوید اگر لازم است این مطلب که ذی حق هم بتواند قسم بخورد، این هست که غرما هم بتوانند قسم بخورند چون به هر حال غرما هم حقی نسبت به این مال دارند. بنابراین غرما هم باید بتوانند قسم بخورند در حالی که کأنه مسلم هست که غرما نمی توانند قسم بخورند. قلت با پذیرش این مطلب که غرما نمی توانند قسم بخورند که آن هم باید مراجعه کرد به ادله تا ببینیم آیا همین جوری است اجماعی است یا خیر. بحث تتبعی دارد نمی خواهم وارد آن بشوم. با پذیرش این مطلب بین غرما و ورثه فرق است. غرما حقشان و لو در عین باشد حقشان در ذمه ورثه یا وصی هست. یعنی غرما خودشان مستقیم نمی توانند حقشان را از عین استیفا کنند تا وقتی که به اصطلاح ورثه یا اوصیا از اداء دین خودداری نمی کنند. حالا در فرضی که اباء از اداء دین کنند خب یک بحث دیگر است. آن حق ابتدایی که غرما دارند حق دارند از وصی یا ورثه بخواهند که از این مال حقشان را ادا کنند و تا وقتی که حق آنها از این مال ادا نشود معاملاتی که روی این مال انجام می شود نافذ نیست. یعنی حقشان به عین تعلق می گیرد به این معنا است. حالا اینکه نحوه تعلقشان به این حق چگونه است بعدا بحث می کنیم. بحثی هست که در مورد روایات بحث مهم روی این شاخه است که حق غرما نسبت به مال سبب می شود که آیا اصلا ورثه یا وصی نتوانند در مال تصرف کنند یا می توانند تصرف کنند با ضمان در مال آن بحث های نحوه تصرف جواز وصی یا جواز ورثه اینکه بتوانند در مال تصرف کنند را بعد بحث می کنیم. علی ای تقدیر غرما حقشان مستقیم در عین نیست. یعنی حق اینکه مستقیما بخواهند حقشان را از عین بخواهند استیفا کنند نیست. ممکن است ما بگوییم که صاحب حق یعنی کسی که بتواند مستقیما حقش را از مال استیفا کند ولو به اینکه مثلا دین را ادا کند و حق را از مال بردارد و ورثه این حق را دارند. ورثه می توانند دین را ادا کنند و مال را بردارند. یعنی حق ورثه نسبت به عین مال متوقف بر شیئی نیست. به خلاف حق غرما نسبت به عین مال که متوقف است بر اینکه یا ورثه یا وصی به آنها بدهند یا اینکه ورثه و وصی اصلا از اداء دین خودداری کنند که در آن صورت حق پیدا می کنند پس این دو را نمی شود با همدیگر مقایسه کرد. اگر دلیلی داشته باشیم بر اینکه غرما نمی توانند قسم بخورند که عرض کردم من صغرویا این بحث ها را، نیاز به تتبع دارد و اینها بحث هایش را علی الفرض بحث می کنم. صغرویا اگر دلیل داشته باشیم که غرما حق قسم خوردن ندارند خود همان دلیل هست که این حق به گونه ای اخذ شده است که باید شخص بتواند مستقیما حق خود را از عین مال استیفا کند اما بیشتر از این دیگر ما دلیل نداریم پس بنابراین به نظر می رسد که اطلاق ادله اقتضا کند که ورثه هم بتوانند قسم بخورند. البته حالا عرض کردم خود این بحث، بحث هایی دارد همین جوری که د اشتم سریع نگاه می کردم به نظرم در چیز مرحوم آشتیانی این بود که حتی غرما هم می توانند قسم بخورند. می گویم من مطالعه نکردم بحث هایش را ولی داشتم سریع کتاب ها را نگاه می کردم این جور به چشمم خورد که ایشان اصلا می گوید که غرما هم حق قسم خوردن دارند. حالا وارد آن بحث نمی شویم آن خودش در جای خودش باید بحث شود که نحوه قسم خوردن به چه شکل است اجماع هست یا نیست. نمی دانم ادله، اگر هم عرض می کنم اگر به فرض هم ثابت شود که غرما حق ندارند مقایسه غرما با ورثه غیاث مع الفارق است. غرما حقشان نسبت به استیفاء حق از مال مشروط است به اینکه یا ورثه یا اوصیا از عین مال به آنها بدهند یا اینکه از اداء دین خودداری کنند به خلاف ورثه که حقشان نسبت به عین مال مشروط به شیئی نیست و متوقف بر اراده خودشان است و به اراده دیگری وابسته نیست. آن هم مشروط است به این معنا یعنی حقشان نسبت به عین مال در صورتی هست که به هر حال دین آن دائن و اینها را بدهند ولی متوقف بر اراده خودشان است.

سوال:...

پاسخ: نه می خواهم بگویم که اگر ما بگوییم که غرما هم نمی توانند قسم بخورند به دلیل اینکه غرما حقشان در عین مال متوقف بر اراده غیر است. به خلاف ورثه. ورثه متوقف بر اراده غیر نیست. پس بنابراین اینکه غرما نمی توانند قسم بخورند دلیل بر این نیست که حقی که در ادله ذکر شده است ورثه را شا مل نشود. چون ممکن است ما بگوییم که حق یعنی این. صاحب حق یعنی کسی که نسبت به این عین مال ذی حق باشد به گونه ای که حق او هم متوقف بر اراده غیر نباشد.

سوال:... بحث بعدی که جواز تصرف ورثه یا وصی به این برسیم که آنها هم جایز نیز تصرف

پاسخ: نه فرض مسلم است. همینجور هم هست در اینکه می توانند، ادله این را بعد ادله اش را هم می خوانیم مسلم است از جهت ادله که ورثه می توانند با اداء دین، با اداء خارجی دین که قطعی است حالا آیا با ضمان می شود قبل از اداء دین می شود یا نمی شود آن مورد بحث است که بحثش را می کنیم چون ادله با هم تعارضاتی دارند نحوه جمع بین ادله را چیکار باید بکنیم بحث می کنیم. ولی در این مقدار که با اداء دین از خارج ورثه می توانند عین مال را تصرف کنند آن ادله واضح برایش هست و آن بحثی نیست. ولی بحث این است که اگر ورثه بخواهند در عین تصرف کنند متوقف بر اراده خودشان است و کسی دیگر مزاحمشان نیست. ولی به خلاف غرما، غرما اگر بخواهند در عین تصرف کنند باید ورثیه یا اوصیاء به آنها بدهند یا اینکه از اداء دین بالکل اباء کنند که حقشان به عین تعلق گیرد. و الا مستقیما...

سوال: حاکم به آنها بدهد...

پاسخ: حالا آن هم ظاهر عبارت این است که عبارتش را می خوانیم نیاز به حاکم هم ندارد.

سوال: از باب تقاس و...

پاسخ: از باب تقاص و اینها...

سوال: به عین تعلق نگرفته است باز.

پاسخ: نه ولو این را می توانند بفروشند و حق فروش دارند و اینکه دینشان را می توانند بفروشند و امثال اینها ولی به هر حال در طول

سوال:...

پاسخ: نه به شرطی که آنها ندهند. اگر آنها حاضر به اداء دین باشند از خارج مثلا. اگر آنها حاضر باشند دیگر نمی توانند عین را بردارند. متوقف بر این است که انها یا خودداری کنند یا بگویند که بیا از این عین به تو می دهیم. یا از عین به آنها بدهند یا اینکه از خارج، و اگر هم از عین دادند اینها دیگر حق امتناع ندارند یعنی آن کسی که اختیار دار است این وسط برای اینکه تعیین حق کند ورصه و اوصیا هستند. آنها حقشان این جور نیست که تعلق حقشان نسبت به عین فرع این هست که یا اوصیاء و ورثه حقشان را در عین معین کنند یا از اداء اصل دین خودداری کنند که در این صورت حقشان به عین تعلق می گیرد. خب این این مطلب. پس بنابراین استدلال اول استدلال ناتمامی است. استدلال دوم این هست که اگر ورثه مالک، یک فرضی را در نظر گرفته اند گفته اند یک تالی فاسد دارد مالک نبودن ورثه که شما نمی توانید به این ملتزم بشوید. آن چیست؟ آن این است که اگر فرض کنیم که میت دو تا مثلا پسر دارد. میت که محمد آقا است دو پسر دارد حسن آقا و حسین آقا. میت بعد از اینکه از دنیا رفت در فاصله مرگ میت و هنوز ارث هم تقسیم نشده است و امثال اینها، در این فاصله حسن اقا از دنیا رفت.و حسین آقا آمد دین میت را از خارج داد. دین مثلا مستوعب ترکه. اینجا دین را که از خارج ادا کرد، مال به کی می رسد؟ آیا کل مال می شود مال حسین آقا یا اینکه نه، حسن آقا و حسین آقا هر دو مالک می شون سهم حسن آقا به ورثه اش می رسد. آنها می گویند این مسلم است که سهم ابن الابن با عم آن شریک هستند. در حالی که اگر اینها وارث نبودند، چه جوری به بچه اش منتقل شده است؟ این کاشف از این است که این ورثه مالک هستند. این اصل تقریب. اینجا من برای اینکه قبلا این تقریب یک مقداری در پاسخ مرحم شیخ روشن شود یک نکته ای را اینجا ابتدائا عرض کنم بعد بیاییم روی پاسخ مرحوم شیخ آن این است که حالا منهای این بحث مرگ و امثال اینها. اگر میتی دینی دارد، ورثه بعد از مدتی آن دین را ادا کردند آیا از حالا مالک ماترک می شوند یا حین الموت مالک ماترک می شوند به شرط متأخری که بعدا اگر دین ادا شود. کدام یک از این دو شق هست؟ این باید مدنظر باشد چون در بحث ها تأثیر دارد در تحلیل فرمایش مرحوم شیخ که آیا ما قائل به مالکیت ورثه نسبت به ماترک می شویم حین اداء الدین من الخارج یا حین الموت به شرط اداء الدین من الخارج این دو تا مبنا در نظرتان باشد حالا من فرمایش مرحوم شیخ را وارد توضیحش می شوم.

سوال: طبق فرض صورت مسئله آن آقایی که دارد پول را می دهد به نیت چه می دهد؟

پاسخ: حالا آن که پولی که می دهد بعد می تواند از دیگری بگیرد یا نمی تواند بگیرد فعلا آن را کار ندارم

سوال: ...

پاسخ: حالا فرض کنید که او ندهد. شما فرض را او نگیرید. یک اجنبی ای شخص ثالثی اداء کند که متبرءی بدهد. آن خصوصیتی ندارد. ورثه را در نظر نگیرید شخص اجنبی را در نظر بگیرید که از باب تبرع داد. برای اینکه می خواهد دین میت برطرف شود.

با اداء دین حالا به توسط یک ورثه حالا به هر نحو آیا بعدا ضمان داشت یا نداشت را فعلا مفروغ عنه بگیرید که اگر دین از خارج ماترک ادا شد ورثه مالک می شوند. ولی صحبت سر این هست که مالک من حین الموت می شوند یا من حین اداء الدین من الخارج مالک می شوند؟ این دو تا مبنا را باید مدنظر باشد که دخالت دارد در این بحث. خب مرحوم شیخ انصاری این جا می فرمایند که این نقضی که شما مطرح کردید، درست نیست. چو لازم نیست حالا این را عرض بکنم یک تعبیری در مسئله هشت تعبیر دارد یک تعبیر در مسئله 9. مسئله 8 را اول عرض می کنم و بعد مسئله 9. مسئله 9 مفصل تر این بحث را به آن پرداخته است مرحوم شیخ. در مسئله 8 اینجوری تعبیر می کند می گوید اینکه شما گفتید ابن الابن با عم آن مشارک هستند این کاشف از این است که پدر این آقا و برادرش که عموی این ابن الابن باشد اینها از اول مالک بودند این مطلب درست نیست. این ممکن است به خاطر این باشد که جمیع ما ترک به میت منتقل می شود و یکی از ماترک استحقاق الورثه لما ترک لولا الدین است. یک قضیه تعلیقیه. این قضیه تعلیقیه که اگر دین نباشد ما مالک ماترک هستیم. این استحقاق، استحقاق الورثه لماترک لولا الدین، اینکه سبب ملکیت هست. این استحقاق ورثه لماترک لولا الدین سبب این هست که بعد از اینکه دین ادا شد این استحقاق به فعلیت برسد. خود این استحقاق به ارث می رسد. مثل حق خیار. حق خیار اینکه اگر یک معامله خیاری انجام شده باشد روی مال. و میت می توانسته است معامله را فسخ کند. خیار یعنی چه؟ یعنی اگر معامله را فسخ کند مالک می شود. این است دیگر. خیار یعنی لو فسخ المعامله لسار مالک. این قضیه تعلیقیه را میت مالک بوده است. حالا این قضیه تعلیقیه به ورثه می رسد. ورثه یک همچین حقی دارند. اگز حالا این ورثه ای که هست قبل از اینکه این حق خیار را اعمال کنند یکی از این ورثه از دنیا رفت. وراثش جانشین می شوند در استیفای این حق. حق خیار را می توانند اعمال کنند و حق خیار را که اعمال کردند معامله فسخ می شود و مطلب تمام می شود. این تعبیر مرحوم شیخ است در اینجا.

در مسئله 9 مرحوم شیخ به گونه ای دیگر تعبیر کرده است. تعبیر استحقاق الورثه لولاالدین به این تعبیر نکرده است. تعبیر ایشان این هست تأهل المالکیه. بگذارید عین تعبیرش را از خود عبارت یاشان بخوانم. تأهل الملکیه من مالکیه تعبیر کردم. تأهل الملکیه بعد الدین. ایشان می گوید که یکی از چیزهایی که منتقل می شود تأهل ملکیت ورثه بعد از دین است. این به اصطلاح تأهل ملکیت یک چیزی هست که پدر مالک بالفعل نبوده است ولی این تأهل الملکیه را که یک حقی از حقوقی است که ورثه دارند این از پدرس که متوفی بوده است به ابن الابن منتقل می شود و همین مقدار کافی است برای اینکه طرف مالک شود. بعد ایشان یک سری شواهدی را هم ضمیمه می کنند. یکی همان بحث خیار هست. که در قسمت هشتم هم مسئله هشتم هم هست و همان بحث خیار. کی مثال چیز دیگری را ضمیمه می کنند بحث ورثه موصی له. ببینید در وصیت قبول شرط است. ولی قبول لازم نیست در حال حیات موصی باشد. بعد از وفات موصی هم موصی له می تواند قبول کند. حالا اگر موصی له که هست خودش قبول نکرد، موصی له ای که بعد از مرگ هم زنده بود حالا یک مدت بعد مرد و هنوز نه قبول کرده است و نه رد کرده است بمیرد می گوید حق القبول از موصی له به ورثه منتقل می شود.به ورثه موصی له. موصی له که قبول کردند نتیجه چه می شود توجه کنید، موصی له که قبول کردند یعنی ورثه موصی له که قبول کردند شیخ می فرماید این شیء ملک موصی له می شود ملک موصی له که شد ورثه حین الموت یعنی در واقع موصی له وقتی که ورثه موصی له قبول می کنند این می شود ملک موصی له. ملک موصی له که شد موصی له که از دنیا رفته باشد به ورثه موصی له عند موت الموصی له منتقل می شود نه عند قبول الورثه این مطلب را توجه کنید یک کسی هست که وصیت کرده است به یک موصی له. موصی له الآن قبول نکرده ات یک مدت بعد از دنیا می رود. بعد از اینکه موصی له از دنیا رفت با فاصله ای از مرگ موصی له ورثه بالفعل موصی له قبول می کنند. نتیجه چه می شود؟ می گویند این قبول باعث می شود که هنگامی که موصی له زنده بوده است از آن موقع مالک می شود. وقتی که مالک شد آن موقعی که موصی له از دنیا رفت ملک او به موصی له می رسد. درست است که الآن قبول صورت گرفته است. ولو اینهایی که قبول می کنند الآن ورثه نشوند ولو اینکه این موصی له ها حق قبول را ورثه هستند، ورثه حق القبول هستند. ورثه حق القبول باعث می شود که آن موصی له مالک بشود، موصی له که مالک شد به ورثه موصی له عند موته می رسد. پس بنابراین این هم یک جور دیگر. کاشف بر این، از این عبارت مرحوم شیخ استفاده می شود که ایشان قبول را کاشف می داند نه ناقل. حالا یک بحثی هست که در وصیت آیا اگر قبول کرد، قبول حین القبول انتقال صورت می گیرد یا کشف می کند که حین الموت انتقال صورت گرفته است. اینها به نحو کاشفیت قائل هستند. این تقریب بر مبنای کاشفیت صحیح است. خب این هم عرض کنم خدمت شما دو نکته. نکته سوم که مرحوم شیخ در تأیید فرمایشش مطرح می کند وقف منقطع الآخر است. ایشان می فرماید که ببینید ما وقف بعضی وقف ها داریم که به جهتی باطل می شود. یا از اول ما وقف منقطع الآخر را تصویر کنیم بگوییم که اشکالی ندارد که وصف منقطع الآخر باشد. یا به جهتی وقف بقائا باطل شود. حالا آن بحث وقف منقطع الآخر در چه صورت هایی هست در جای خودش. بحث این است که می گویند وقف منقطع الآخر یرجع میراثا. بحث این است که به میراث واقف حین موته می رسد یا به میراث واقف حین انقراض الوقف می رسد. اینها می گویند بنابر اینکه ما بگوییم که به میراث واقف عند موته می رسد خب این چه جوری به میراث می رسد؟ می گویند که به نحو شرط متأخر است. انقطاع وقف منشأ می شود که ادامه اش برود به آن ورثه

سوال:.. که لگوییم مال موقوفه مال کیست؟

پاسخ: نه مال موقوفه که مال کسی نیست. مال موقوفه الآن که مال کسی نیست ولی بحث این است که بعد ازاین ادامه اش یرجع میراثا. ایشان می گوید این یرجع میراثا به این اعتبار البته مرحوم شیخ اینجا یک ادامه ای دارد که این هست. در مورد این ما ممکن است فرق بگذاریم بین وصیت، آن بحث موصی له. بحث خیار با این بحث وقف. چون وقف اصلش این بوده است که گفته است مال هیچ کسی نیست. شارع الآن گفته است یرجع میراثا. یرجع میراثا ظاهرش این است که الآن میت اگر بود وارثش چه کسی بود چون واقف که از دنیا رفته است. واقف را زنده فرض کنید و اینکه اگر همین الآن زنده بود و میمرد چه کسی از او ارث می برد. ظاهر یرجع میراثا این هست که شما باید وراث را مرگش را الآن فرض کنید حین الانقراض فرض کنید. وقتی مرگش را الآن فرض کنید ورثه حین الانقراض را باید مطرح کنید. نه ورثه آن حین موت الواقف موت واقعی واقف و امثال اینها. ورثه واقعی اش را نباید در نظر بگیریم. پس بنابراین سومی را می خواهد بگوید که مقایسه نکنید. سومی فرق دارد با آن دوتا. آن حکم هایشان متفاوت است. بعد حالا این سومی بنا بر اینکه ما قائل بشویم که منتقل می شود به وارث حین الموت، آنجا می توانیم شبیه ما نحن فیه قرار دهیم. خب حالا وجه آن چیست؟ ایشان می گوید که آن وارث هایی که حین موت الورثه بود ارث می برند، این قضیه تعلیقیه را. این مال موروث یک حالتی دارد که اگر منقرض شود به وارث منتقل می شود. اگر منتقل شود به وارث منتقل می شود. البته ایشان تعبیرش این است که

**و وجه الاحتمال الأوّل: هو أن الواقف له تأهّل انتقال الوقف إليه لو انقرض الموقوف إليه**

ببینید اصل این است که اگر من وقفی کردم موقوف الیه من منقرض شد اصلا موقوف الیه نداریم به خاطر همین یعنی وقف منقطع الآخر از این جهت که موقوف الیه چون ندارد این وقف نهایتش باید برگردد به واقف. خب به واقف بر میگردد یعنی چه؟ یعنی واقف یک حق تعلیقی دارد. حق اینکه اگر موقوف علیه منقرض شد مال به واقف برگردد می گوید این حق به ورثه اش بر می گردد. همین جور حق می رسد تا زمان فعلی پس بنابراین همین وارث ها این حق تعلیقی را به اصطلاح به آنها منتقل می شود. حالا این بحث را ملاحظه بفرمایید این بحث خیلی دقیق است می خواهم فردا با دقت این بحث هایش را مطالعه کنید تا فردا در موردش صحبت کنیم.

حالا اجازه دهید قبل از اینکه بحث را تمام کنم دو تا نقض هایی که بر آن طرف هم هست عنوانش رابگویم. این دو تا نقضی بود که نسبت به این بود که آنهایی که قائل به مالک نبودن ورثه هستند قولشان این تالی فاسد دارد. آنهایی که قائل به مالک بودن ورثه هم هستند دو تا تالی فاسد برایشان ذکر شده است. یکی بحث این است که لازمه مالکیت انعطاق فرض کنید یک بنده خدایی دین مستوعب دارد. در ورثه اش یک عبدی وجود دارد. اگر این عبد پدرش باشد، پدر بعضی از ورثه باشد این لازمه اش این هست که منعطق شود. در حالی که مسلم هست که منعطق نمی شود این کاشف از این است که ورثه مالک نیستند، این یک. نکته دوم اینکه اگر ورثه مالک باشند نماء ماترک مال ورثه است. در حالی که سیره متشرعه به این هست که حق دیّان را نسبت به نماء هم جاری می دانند. به این معنا که فرض کنید که اگر مثلا ورثه یک میتی هست یک ملیون دین دارد. پانصد هزار تومان ماترکش است. این پانصد هزار تومان را قبل از اینکه بخواهد تقسیم شود این پانصد تومان نمایی حاصل شد شد یک ملیون تومان سیره عقلا این است که تمام یک ملیون تومان را برای غرما می دهند. اقتصار نمی کنند بر مقدار ماترک این کاشف از این است که ماترک ملک ورثه نشده بوده است. اگر ماترک ملک ورثه شده باشد باید نماء هم برای ورثه بوده باشد در حالی که این نما برای ورثه نخواهد بود. حالا اینها را ملاحظه بفرمایید انشاءالله بعدا صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد